بسمه تعالی

موضوع: موضوع له اسم جنس / مطلق و مقید

فهرست مطالب:

[انقسامات ماهیت 1](#_Toc124399913)

[بررسی کلام مرحوم امام رحمه الله در تقسیمات ماهیت 1](#_Toc124399914)

[تقابل بین اطلاق و تقیید 2](#_Toc124399915)

[بررسی معنای لابشرط مقسمی 4](#_Toc124399916)

[موضوع له اسم جنس 7](#_Toc124399917)

# انقسامات ماهیت

ماهیت در خارج یا بشرط شیء است و یا بشرط لا است، چون انسان در خارج یا بشرط شیء است و یا بشرط لا. ولی تصور ماهیت در ذهن به سه نحو است: چون در ذهن یا انسان عالم را تصور می‌کنیم که بشرط شیء است و یا انسان لاعالم را تصور می‌کنیم که بشرط لا است و یا ذات انسان را تصور می‌کنیم که لابشرط است.

### بررسی کلام مرحوم امام رحمه الله در تقسیمات ماهیت

امام رحمه الله فرموده­ا‌ند: ظاهر کلمات فلاسفه این است که تصور و لحاظ ماهیت به سه قسم تقسیم می شود و اصولیون نیز فریب همین ظاهر کلام فلاسفه را خورده­اند و لذا در توضیح لابشرط مقسمی و قسمی و فرق بین آن دو دچار مشکل شده­اند.

ولی به نظر ما فلاسفه این تقسیم‌بندی را فقط به لحاظ عالم تصور بیان نکردند چون این تلاعب با مفاهیم و تصورات است بلکه این تقسیم‌بندی سه‌گانه یعنی تقسیم ماهیت به لابشرط و بشرط شیء و بشرط لا به لحاظ عالم واقع است، مثلا اربعه نسبت به زوجیت بشرط شیء است یعنی «لایعقل ان ینفک عنه» و نسبت به فردیت بشرط لا است یعنی «لایمکن ان یتلبس به» و اما انسان به لحاظ وجود و عدم لابشرط است و این ربطی به تصور ما ندارد و یک امر واقعیت دار است[[1]](#footnote-1)

این کلام مرحوم امام رحمه الله تمام نیست چون ماهیت در عالم تصور به سه نحو تصور می‌شود و این منشا این بحث می‌شود که کلی طبیعی همان لابشرط قسمی است و یا غیر از آن است و یا در علم اصول بحث می‌شود که موضوع له اسم جنس لابشرط قسمی است و یا ماهیت مهمله است و این بحث‌ها بی فایده نیست.

## تقابل بین اطلاق و تقیید

ما گفتیم که ملحوظ در لابشرط قسمی ذات ماهیت مثل «انسان» است، بنابراین اطلاق که همین فرض لابشرط قسمی است امر عدمی است یعنی عدم لحاظ زائد علی لحاظ الماهیة و لذا همانطور که مرحوم امام و شهید صدر رحمهما الله بیان کردند تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل سلب و ایجاب است. «الاطلاق هو عدم التقیید» چون اطلاق یعنی لابشرط قسمی و لابشرط قسمی یعنی عدم لحاظ شیء آخر زاید بر ذات ماهیت.

در مقابل، محقق خویی رحمه الله فرموده اند: «اطلاق امر وجودی است و تقابل آن با تقیید تضاد است.»[[2]](#footnote-2) نکته این فرمایش این است که در نظر ایشان در لابشرط قسمی که اطلاق است علاوه بر لحاظ ماهیت مثل لحاظ انسان اطلاق و سریان آن نیز لحاظ می‌شود. و لذا در نظر ایشان فرق بین ماهیت مهمله و لابشرط قسمی این است که در ماهیت مهمله فقط ذات ماهیت لحاظ می‌شود بدون این که در کنار آن چیز دیگری لحاظ شود ولی در لابشرط قسمی علاوه بر ذات ماهیت اطلاق و سریان ماهیت نیز در کنار آن لحاظ می‌شود.

این کلام تمام نیست چون :

اولا: تعریف لابشرط قسمی به لحاظ سریان و اطلاق در کنار لحاظ ماهیت صحیح نیست زیرا مراد از لحاظ سریان اگر لحاظ افراد است این عموم خواهد بود. و اگر مراد لحاظ عدم اخذ قید زاید است -که در کلماتتان بارها به همین معنا اشاره کردید و فرمودید: «اطلاق و لابشرط قسمی یعنی لحاظ عدم اخذ قید زاید، یعنی التفات به عدم اخذ قید زاید»- در ماهیت مهمله نیز اگر به لحاظ ملحوظ حساب کنید شخص می‌تواند ملتفت باشد که ذات انسان را لحاظ کرد و چیز دیگری در کنار آن لحاظ نکرد.

ثانیا: ایشان فرموده‌اند: «حتی مواردی که تقیید محال است مثل تقیید تکلیف به علم به تکلیف، اطلاق ضروری است -بر خلاف محقق نایینی رحمه الله که فرموده­اند وقتی تقیید محال است اطلاق نیز محال است چون تقابل آن دو تقابل ملکه و عدم ملکه است[[3]](#footnote-3)- چون اطلاق یعنی التفات به عدم اخذ قید زاید و وقتی مولی قید علم به تکلیف را در تکلیف اخذ نمی کند قطعا ملتفت به عدم اخذ آن است و این همان لابشرط قسمی است.»

ولی این کلام از ایشان عجیب است چون در ماهیت مهمله که قید زاید لحاظ نشده است نیز همین بیان می‌آید که محال است که شخص ملتفت به عدم اخذ قید زاید نباشد.

ثالثا: این که اطلاق را به التفات به عدم اخذ قید زاید معنی کنید ولی تعریف تقیید را واقع اخذ عدم قید زاید بدانید نه التفات به عدم اخذ آن تهافت است.

اگر «التفات» در موضوع اطلاق دخالت دارد باید در موضوع تقیید نیز دخالت داشته باشد و اگر آن دخالت ندارد بلکه واقع اخذ قید مهم است باید در هر دو چنین باشد.

بنابراین لابشرط قسمی عبارت است از لحاظ ذات ماهیت بدون این که شیء دیگری در کنار آن لحاظ شود. ماهیت مهمله نیز در ذات ملحوظ با لابشرط قسمی فرق ندارد ولی شرط ماهیت مهمله عدم لحاظ شیء آخر نیست و لذا ماهیت مهمله یعنی ذات ماهیت در ضمن هر سه قسم لابشرط مثل ذات انسان و بشرط شیء مثل انسان عالم و بشرط لا مثل انسان لاعالم وجود دارد و در ضمن آن‌ها لحاظ می‌شود.

لذا این که خواجه نصیرالدین طوسی فرموده‌اند: «ماهیت مهمله عین لابشرط قسمی است.»[[4]](#footnote-4) صحیح نیست، چون آن دو ولو در ذات ملحوظ متحد هستند و در هر دو ذات ماهیت لحاظ شده است ولی لابشرط قسمی که قسیم بشرط شیء و بشرط لا است، مشروط است به این که امر آخری زیاد بر ذات ماهیت با او لحاظ نشود ولی در ماهیت مهمله چنین شرطی وجود ندارد لذا در ضمن بشرط شیء و بشرط لا نیز موجود می‌شود.

و مراد محقق خویی رحمه الله از لحاظ عدم اخذ قید زاید که مقوم اطلاق و لابشرط قسمی است، عدم اخذ قید در حکم شرعی نیست، به این نحو که وقتی مولی می‌گوید: «الانسان یجب علیه کذا» لحاظ می‌کند که در این حکم غیر از انسان بودن هیچ قید زایدی دخالت ندارد. چون:

اولا: ایشان برخلاف محقق بروجردی رحمه الله قائل نیست به این که اطلاق و تقیید بدون حکم معنا ندارد بلکه از نظر ایشان بدون حکم نیز اطلاق و تقیید وجود دارد و انقسامات ماهیت به اعتبار ثبوت حکم مطرح نشده­اند.

ثانیا: ایشان تصریح می کند که ولو غرض مولی در مقید باشد مثل وجوب نماز با قرائت جهریه که غرض مولی این است که عالم به وجوب جهر، نماز جهری بخواند ولی مولی نمی‌تواند این قید را را در جعل اول اخذ کند چون مستلزم دور است، لذا با این که علم به وجوب جهر در غرض او دخیل است در جعل اول می‌گوید: «المکلف یجب علیه الجهر فی صلاة الصبح»، و این جعل ضروری الاطلاق است چون مولی در این جعل ملتفت به عدم اخذ قید علم به وجوب جهر است و این لابشرط قسمی است.

بنابراین معتقدیم در عالم تصور ماهیت، سه تصور بیشتر وجود ندارد: زید، ذات انسان را تصور می‌کند می‌شود لابشرط قسمی و عمرو، انسان عالم را تصور می‌کند، می‌شود بشرط شیء و بکر، انسان لاعالم را تصور می‌کند، می‌شود بشرط لا. و ماهیت مهمله نیز عبارت است از ذات ماهیت که در این سه لحاظ ملحوظ است و لذا در ضمن آن‌ها در خارج موجود می‌شود یعنی ماهیت مهمله بالحمل الشایع در ضمن هر سه قسم مذکور تصور می‌شود.

## بررسی معنای لابشرط مقسمی

برای توضیح آن سه بیان مطرح شده است:

### بیان اول:

ملاهادی سبزواری رحمه الله فرموده‌اند: لابشرط مقسمی عبارت است از جامع مشترک بین لابشرط قسمی و بشرط شیء و بشرط لا مثل ذات انسان که جامع بین انسان و انسان عالم و انسان غیر عالم است که همان ماهیت مهمله است. بنابراین لابشرط مقسمی همان ماهیت مهمله است[[5]](#footnote-5).

### بررسی بیان اول

این کلام تمام نیست، چون:

اولا: ماهیت مهمله در خارج موجود می‌شود ولی لابشرط مقسمی در خارج موجود نمی‌شود.

ثانیا: در لابشرط مقسمی می‌خواهیم جامع بین سه لحاظ و تصور- تصور لابشرط و بشرط شیء و بشرط لا- را به دست بیاوریم که جامع و مانع باشد نه جامع برای ذات ماهیت و ملحوظ چون ملحوظ که اقل و اکثر است و لذا ماهیت مهمله که در خارج نیز وجود دارد نمی‌تواند با ماهیت لابشرط مقسمی متحد باشد.

## بیان دوم

محقق خویی رحمه الله فرموده‌اند: لابشرط مقسمی عبارت است از لحاظ ذات ماهیت مثل انسان با لحاظ مقسم بودن آن برای لحاظ بشرط شیء و بشرط لا و لابشرط[[6]](#footnote-6).

این بیان شبیه کلام امام رحمه الله است که فرموده‌اند: بنا بر تفسیر مختار لابشرط مقسمی عبارت است از ذات ماهیت که آن مقسم است. مثل ذات اربعه که مقسم است برای بشرط شیء بودن نسبت به زوجیت و بشرط لا بودن نسبت به فردیت و لابشرط بودن نسبت به وجود و عدم[[7]](#footnote-7).

## بررسی بیان دوم

این کلام نیز تمام نیست چون لحاظ مفهوم مقسم بودن در کنار لحاظ ذات ماهیت آن را از لابشرط بودن خارج می‌کند زیرا لابشرط یعنی از هر قیدی مبرا بودن در حالی که طبق این بیان ماهیت مقید می‌شود به لحاظ مقسم بودن برای سه قسم مذکور. چون این‌ها اصطلاح است و می‌گویند: فرق لابشرط قسمی با مقسمی این است که در لابشرط قسمی لابشرطیت لحاظ می‌‌شود ولی در لابشرط مقسمی حتی این لابشرطیت نیز لحاظ و اخذ نمی‌شود.

## بیان سوم:

شهید صدر رحمه الله فرموده‌اند: ذهن از موجود خارجی سه تصور انتزاع می‌کند که آن‌ها را معقول اولی می‌گویند. مثلا زید انسان را تصور می‌کند و بکر انسان عالم را لحاظ می‌کند و عمرو انسان لاعالم را لحاظ می‌کند. و لابشرط قسمی به اعتبار ملحوظ و متصور جامع بین بشرط شیء و بشرط لا است ولی به اعتبار لحاظ و تصور قسیم آن دو است چون تصور در لابشرط قسمی که عبارت است از «تصورٌ لم یتصور معه شیء آخر» قسیم است با تصور بشرط شیء و بشرط لا که عبارت هستند از «تُصوِّر معه شیء واحد».

و گاهی ذهن به این سه تصور یک نظر ثانوی می‌کند و این سه تصور را در یک مرحله‌ی دیگر از ذهن تصور می‌کند که در این نظر، جامع بین این سه تصور تصور الانسان است و این را لابشرط مقسمی می‌گویند. یعنی جامع بین انسان عالم و انسان غیر عالم ذات انسان است و جامع بین تصور انسان بدون تصور شیء آخر در کنار آن و تصور انسان با تصور اقترانش به عالم بودن و‌تصور انسان با تصور تجردش از عالم بودن، تصور الانسان است که آن را لابشرط مقسمی می‌گویند و این معقول ثانوی است چون از خارج انتزاع نشده است بلکه از تصور سابق در ذهن انتزاع شده است بر خلاف معقول اولی که ابتداءً از خارج انتزاع می‌شود.

ان قلت: : لازمه‌ی این کلام این است که علاوه بر لحاظ جامع بین این سه تصور از هرکدام از خود سه تصور معقول اولی نیز بتوان سه تصور دیگر انتزاع کرد مثلا از تصور انسان به نحو لابشرط، «تصور انسان مع عدم تصور شیء آخر معه» انتزاع می‌شود و از تصور انسان به نحو بشرط شیء، «تصور الانسان مع تصور شیء آخر وجودی معه» انتزاع می‌شود و از تصور انسان به نحو بشرط لا، «تصور الانسان مع تصور تجرده عن شیء‌ آخر» انتزاع می‌شود.

قلت: انتزاع سه معقول ثانوی از معقولات اولی محذوری ندارد و همان طور که در خارج دو ماهیت انسان عالم و انسان لاعالم وجود دارد و از این دو ماهیت سه تصور ذهنی تصور الانسان و تصور الانسان بشرط شیء و تصور الانسان بشرط لا انتزاع شد که آن‌ها معقول اولی هستند می‌توان علاوه بر معقول ثانوی اول یعنی جامع بین سه تصور از خود این سه تصور نیز سه معقول ثانوی دیگر انتزاع کرد.

ان قلت: وجود مقسم در ظرف وجود اقسام محال است چون در این صورت قسیم اقسامش خواهد بود نه مقسم آن‌ها. و لازمه‌ی کلام شما این است که در ذهن که ظرف وجود سه قسم لابشرط قسمی، بشرط لا و بشرط شیء است مقسم این‌ها یعنی لابشرط مقسمی نیز مستقلا وجود داشته باشد.

قلت: این اقسام در یک موطن نیستند بلکه در دو موطن هستند یکی موطن معقول اولی که در این موطن فقط سه قسم لابشرط و بشرط شیء و بشرط لا است. و دیگری موطن معقول ثانی که در آن به این سه تصور نظر می‌شود و چهار تصور انتزاع می‌شود که هر چهارتا معقول ثانی و در عرض هم هستند و لابشرط مقسمی در این موطن و هم عرض تصور لابشرط قسمی است نه هم عرض واقع لابشرط قسمی که از معقولات اولی است تا اشکال شما لازم بیاید[[8]](#footnote-8).

## بررسی بیان سوم

این کلام صحیح است ولی لایسمن و لایغنی من الجوع شیئا. غرض از بیان این مطالب این بود که روشن شود که این اختلافات بین اعلام ناشی از چیست. مثلا روشن شد که چرا ملاهادی سبزواری رحمه الله ماهیت مهمله را همان لابشرط مقسمی می‌داند، و وجه این که خواجه نصیر ماهیت مهمله را با لابشرط قسمی متحد می‌داند این است که نظر به ذات ملحوظ دارد که ملحوظ در هر دو یک چیز است. و این که شهید صدر رحمه الله لابشرط مقسمی را امر مستقل می‌داند به خاطر این است که آن را معقول ثانی‌ می‌داند.

و این کلام ایشان نیز صحیح است چون لابشرط مقسمی به حمل اولی مقسم می‌شود و الا به حمل شایع مقسم باید در ضمن اقسامش موجود باشد، و چیزی که به حمل شایع در ضمن اقسام موجود نیست مقسم نیست و ماهیت لابشرط مقسمی به حمل شایع در ضمن افرادش موجود نیست.

## موضوع له اسم جنس

محقق خویی رحمه الله فرموده‌اند: اسم جنس برای ماهیت مهمله وضع شده است نه برای لابشرط قسمی و یا بشرط شیء و یا بشرط لا، و لذا استفاده اطلاق و لابشرط قسمی از آن نیاز به جریان مقدمات حکمت دارد[[9]](#footnote-9).

و این یک بحث مهمی است که دارای ثمره است و باید بررسی کنیم که موضوع له اسم جنس ماهیت مهمله است که سلطان العلماء قائل است و یا لابشرط قسمی است که مشهور قبل از سلطان العلماء قائل بودند. و فرق آن دو نیز روشن شد.

1. مناهج الوصول الی علم الاصول، امام خمینی، روح الله، ج2، ص319. [↑](#footnote-ref-1)
2. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسه احیاء آثار السید الخویی)، خویی، ابوالقاسم، ج4، ص512. [↑](#footnote-ref-2)
3. اجود التقریرات، نایینی، محمد حسین، ج1، ص520؛ فوائد الاصول، نایینی، محمد حسین، ج2، ص565. [↑](#footnote-ref-3)
4. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ص87. [↑](#footnote-ref-4)
5. شرح المنظومة، ملاهادی سبزواری، ج1، ص146. [↑](#footnote-ref-5)
6. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسه احیاء آثار السید الخویی)، خویی، ابوالقاسم، ج4، ص511. [↑](#footnote-ref-6)
7. مناهج الوصول الی علم الاصول، امام خمینی، روح الله، ج2، ص321. [↑](#footnote-ref-7)
8. بحوث فی علم الاصول، صدر، محمد باقر، ج3، ص403-404. [↑](#footnote-ref-8)
9. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسه احیاء آثار السید الخویی)، خویی، ابوالقاسم، ج4، ص512. [↑](#footnote-ref-9)